

## ● سختی سفری پراز خطر برای یک زن

رسول جعفریان مصحح کتاب «روزنامه سفر حج و عتبات عالیات و دربار ناصری» که در آن یادداشت‌های این بانو از سفرش به ثبت رسیده است، در مقدمه کتاب به سختی این سفر برای یک زن اشاره کرده و آورده است: «براستی برای وی که یک زن است، تحمل شاید (سختی‌های) سفر واقعاً طاقت فرساست. او در مسیر رفتن به «قرن‌المنزل» برای محرم شدن از شتر (قاطر) می‌افتد و با سر خونین محرم شده و به مکه بازمی‌گردد و اعمالش را در دلهره و اضطراب انجام می‌دهد.»

## ● محرم شدن در «قرن‌المنزل» به جای «سعدیه»

حاجیه خانم بعد از شست‌وشوی لباس و پاک کردن خود که چندان هم به رضای دل او نبوده است، به جایی به نام «قرن‌المنزل» وارد می‌شوند و شب را در آنجا می‌گذرانند، منطقه‌ای که همه کوه و سنگ بوده است و مردمش به قول حاجیه خانم سیاه مثل زغال. در این مکان عده‌ای برای محرم شدن غسل می‌کنند و خود بانو هم با آن سرشکسته و پر از خون در مسجدی محرم می‌شود و فردای آن روز به سمت مکه حرکت می‌کنند باز هم با مشقت و سختی تا اینکه سحر به مکه می‌رسند.

## ● کشته و زخمی شدن زائران به دست راهزنان

در واقع حاجیه خانم و همراهانش به جای سعدیه که منطقه خطرناکی بوده است برای محرم شدن به «قرن‌المنزل» می‌روند و این خوش شانسی آنها بوده است. چون حاجیانی که مجبور شدند به منطقه سعدیه بروند مورد حمله سارقان قرار گرفته بودند و حتی سه نفر از آنها کشته شده بودند: «الحمدلله خداوند خواست که ما به سعدیه نرفتیم. چند نفر حاجی قمی و جمعی از اهل هندوستان و غیره یک روز پیش از ما، از جدا (جدای ما) رفته بودند به سعدیه. وقتی که ما از قرن‌المنزل برگشتیم، آنها هم از سعدیه آمده بودند. تمام اموال آنها را برده

## ● برای محرم شدن، این بانو و دیگر زائران که

## یازده نفر بودند، مجبور

## می‌شوند بعد از ورود به مکه

## قاطر گرایه کنند و به سمت

## «سعدیه» که انگار مسیر سختی

## هم بوده است حرکت کنند.

## البته سرکار خانم را در مکه

## می‌گذارند و با خود نمی‌برند

## به خاطر خطرناک بودن و

## سختی راه : «... با چشم گریان

## و دل بریان بیمار را گذارده،

## رفتیم سوار شدیم... سوار قاطر،

## باری هی چماق می‌زد که اینها

## تند بروند. هر چه التماس

## می‌کردم، تقلید مرا بیرون

## می‌آورد (ادای مرا در

## می‌آورد). می‌زند قاطر را

## به خصوص زیر درخت‌های

## پیچ‌دار می‌برد که تمام بدن مرا

## پیچ‌ها تکه تکه کردند. چادرم،

## پیراهن همه پاره پاره..»

بودند. سه نفر کشته شده بودند، چند نفر را زخمی کرده بودند. خداوند به ماها رحم کرد با صدمه راه قرن‌المنزل. باز هم شکر خداوند را به جای آوردم.»

## ● طواف دور خانه خدا با پاهای زخمی

با تمام این سختی‌ها و مشکلات، بانوی این سفر با امید بسیار وارد مکه می‌شود، البته ناخوش احوالی سرکار خانم، همراه بیماری خودش باعث شده بود تمام مناسک حج را با اضطراب و دلهره و نگرانی انجام دهد تا جایی که جسم خود او نیز دچار ضعف شده و او را ناتوان می‌کند: «...با این پاهای زخم آبله‌دار سرشکسته، به هر طور بود خون‌ها را شستم غسل کردم. مشرف شدیم به مسجدالحرام، جای جمیعاً خالی. خداوند نصیب و روزی همه بگرداند. طواف کردیم، سعی صفا و مروه را هم کردیم، آمدم منزل. خانم بی‌حال افتاده، بنده هم یک طرف افتادم. تب کردم بشدت، ضعف قلب نیز دارم، سرشکسته، پاهای پر از آبله و زخم، افتادم تا فردا که یکشنبه هشتم شهر ذیحجه الحرام است.»

## ● مدیریت کردن شرایط سخت و دشوار

تصور کنار آمدن با آن شرایط دشوار برای انجام مراسم حج با توجه با نبودن امکاناتی که امروز برای حجاج است گاهی ترسناک است که چطور یک زن تنها و بدون پشتیبان‌های قصد چنین سفری را در ۱۲۴ سال پیش می‌کند. زنی مقتدر که در آن شرایط مدیریت افرادی که همراهش بودند، داشته است. از سرکار خان نقل شده است که در نوشته‌هایش به روشنی بیان می‌کند که نوشتن با وجود او بسیار سخت بوده است تا همسر این خان یعنی سرکار خانم که از همان روز اول حرکت برای این سفر بیمار می‌شود و می‌ماند تا روزی که در میانه این سفر فوت می‌کند. کنار آمدن و مدیریت کردن این شرایط در آن روزگار کار راحتی نبوده است اما این بانوی کرمانی با قدرت و امید از عهده آن برمی‌آید.



## ● رسول جعفریان مصحح

## کتاب «روزنامه سفر حج

## و عتبات عالیات و دربار ناصری»

## که در آن یادداشت‌هایش این

## بانو از سفرش به ثبت رسیده

## است، در مقدمه کتاب به سختی

## این سفر برای یک زن اشاره

## کرده و آورده است : «براستی

## برای وی که یک زن است، تحمل

## شداید (سختی‌های) سفر واقع

## طاقت فرساست. او در مسیر

## رفتن به «قرن‌المنزل» برای

## محرم شدن از شتر (قاطر)

## می‌افتد و با سر خونین محرم

## شده و به مکه باز می‌گردد و

## اعمالش را در دلهره و اضطراب

## انجام می‌دهد»

## ● توصیف بانوی کرمانی از صحرای منی

بعد از یک شب استراحت، با همان حال ناخوشانید فردایش برای انجام ادامه مراسم حج به سمت صحرای منی حرکت می‌کند. آنها در مسجد «خیف» نماز می‌خوانند. توصیف خانم علویه از صحرای عرفات خواندنی است و پر از اطلاعاتی جالب: «...جای همگی دوستان خالی. بیابان پر از آدم و شتر، قریب صد هزار آدم و صد هزار شتر، چادرها بند به بند زده. مصری‌ها محمل عایشه را بار کردند، شامی‌ها محمل حضرت پیغمبر (ص) را بار کردند. همه جا پر از حاجی بود (جلوی ما پر از حاجی بود) تا رسیدیم به صحرای منی. همراه هر محمل قریب هزار عسکر (سیاه) شتر سواره و پیاده. امشب تا صبح هزار توپ و تفنگ انداختن. متصل شیور زدند. صبح نماز کردیم. بار کردند آمدم در عرفات. باز هم بیابان مالا مال آفتاب گرم، که چه عرض کنم...»

## ● الحمدلله به هر طور بود اعمالی به جا آوردم!

آنها تا عصری را در صحرای عرفات می‌مانند و بعد از آن به سمت مشعرالحرام حرکت می‌کنند و در آنجا سنگ جمع می‌کنند و بعد از قربانی کردن گوسفند و پایان مراسم به مکه می‌آیند و اینجاست که باز حال سرکار خانم بد می‌شود و اوقات بانو تلخ: «آمدم به مکه، باز خانم بدحال افتاده‌اند. خداوند نصیب کافر نکند در غربت ناخوشی. نمی‌دانم من بیچاره فلک زده چه حالت دارم، خدا می‌داند بس. باز غسل کردم، مشرف شدیم حرم، طواف کردیم، سعی صفا و مروه را کردیم. باز مشرف شده، حج نسا را به جا آوردیم، آمدم منزل، افتادم. با حالت خراب و ضعف قلب؛ عصری باز سوار شده رفتیم منی. بنده که از ضعف نمی‌فهمیدم کجا می‌روم چه می‌کنم. مگر خداوند از کرم و لطف خودش اعمال ما روسپاه‌ها را قبول کند. ولی الحمدلله به هر طور بود اعمالی به جا آوردم، اگر خداوند قبول کند همه با آه و ناله.»

## ● دستگیری سی‌چهل نفر دزد در صحرای منی!

روز سیزدهم ذیحجه بود که خانم علویه، دیگر حاجیه خانم شده بود. او در یادداشت‌هایش زمانی که در مکه بودند به غیر چگونگی انجام مناسک حج به موضوعات جالبی هم اشاره کرده است. یکی از آنها دزدی از چادرها در شب منی است که چند نفری به چادر عرب‌ها می‌روند و اموال آنها را به غارت می‌برند در صورتی که چادرها همه بند در بند هم بودند. اما هیچ کس متوجه نمی‌شود. حاکم مکه زمانی که از این ماجرا باخبر می‌شود سربازانی را برای دستگیری دزدان می‌فرستد که این به قول بانو عسکرها، سی‌چهل نفر را دستگیر و به زنجیر کشیده و با خود می‌برند.

## ● روز عید غدیر و زیارت قبرستان مکه

در این گیرودار، باز حال سرکار خانم بد می‌شود تا جایی که از او قطع امید می‌کنند اما باز حالش بهتر می‌شود. در روز هجدهم ذیحجه که مصادف با روز عید غدیر است، بانو علویه با هر سختی بود خودش را برای زیارت قبر حضرت خدیجه آماده می‌کند: «امروز که هجدهم است، عید غدیر. با این پای لنگ کوره‌دار (پایش کورک زده بود) به هر طور بود رفتم در حرم حضرت خدیجه خاتون و حرم حضرت عبدالمناف و حضرت ابوطالب، حضرت آمنه والده حضرت پیغمبر و عبدالمطلب زیارت کردم. جای همگی خالی است.» اما بعد از زیارت، باز متوجه می‌شود که حال سرکار خانم بد است و دوباره تب کرده است. ناخوش احوالی سرکار خانم روزبه روز بدتر می‌شود و نگرانی حاجیه خانم علویه هم بیشتر، اما او در این بین سعی می‌کند به کارهای خودش نیز برسد با اینکه فرصت نمی‌کند شهر مکه را بگردد اما در یادداشت‌هایش اینچنین از این شهر تعریف کرده است: «عمارت‌های مکه معظمه هم مثل عمارت بمبئی می‌ماند. همه شش هفت طبقه در بالاخانه منزل دارند. کوچه و بازار مکه را بنده که فرصت نکردم، مگر از راهی که به حرم مشرف می‌شوم. کسی را هم ندارم از در بازار خبری بیاورد. محض خاطر (به خاطر) حاجی خانم حالتی (حالم خوب) نیست. خودم هم پایم کوره دارد، نمی‌توانم حرکت کنم. الهی خداوند عواقب امور را به خیر بگرداند. گویا ان‌شاءالله روز بیست و دوم از مکه معظمه حرکت می‌کنیم به طرف مدینه طیبه.»

